

نقد روش تاریخی نگری دارمستتر در مطالعات مهدویت

مصطفی سلیم خانی^۱

محسن احتشامی نیا^۲

محمد رضا آرام^۳

چکیده

مهدویت از جمله باورهای اسلامی است که توجه مستشرقان و محققان غربی را در ۱۵۰ سال گذشته به طور ویژه به خود معطوف کرده است. موضوع "مهدویت در اسلام" و به طور خاصتر "نگاه شیعه به مهدویت" تقریباً به یک اندازه مورد توجه محققان و نویسندگان غربی قرار گرفته است. یکی از مهم‌ترین آسیب‌ها و تخریب‌هایی که در حوزه مهدویت دارای آثار و پیامدهای زیادی می‌باشد، تحریف‌هایی است که توسط مستشرقان پدید آمده است. متأسفانه مستشرقان به دلایل مختلف اطلاعات دقیق و صحیحی در زمینه مهدویت نداشتند و بدین علت اظهارنظر بسیاری از ایشان، سطحی یا همراه با اشکالات فراوان است؛ چراکه منبع بسیاری از مستشرقان این دوره در این موضوع از منابع دست دوم (مانند دارمستتر) یا حتی مسموعات عمومی (همچون گوینو) بوده که البته چندان قابل اعتماد نیست. آنان مغرضانه یا بدون مراجعه به منابع اصیل، مطالبی را به نام دین و مهدویت ارائه می‌دهند و در پی آن، افرادی نیز با مطالب و مقاله‌های آنان برخورد علمی کرده و آن را یک کار علمی و تحقیقی و بدون هیچ عیب و نقص می‌پندارند و در کتاب‌ها و مقالات خویش از آن بهره می‌گیرند. این رویکرد می‌تواند دارای پیامدهایی باشد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به دورماندن جوامع غیراسلامی از مطالب اصیل اسلامی به طور کلی و مهدویت به طور خاص که مورد بحث ماست و ایجاد شک و تردید یا تنفر در میان معتقدان کم‌اطلاع اشاره کرد. بنابراین ما در این پژوهش برآنیم تا به روش توصیفی-تحلیلی به بررسی روش تاریخی نگری دارمستتر در مطالعات مهدویت پردازیم.

واژگان کلیدی

مهدویت، مستشرقان، دارمستتر.

۲. دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: Mostafasalimkhani2018@gmail.com

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: Moh.Ehteshami_neya@iauctb.ac.ir

۲. دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد

Email: moh.aram@iauctb.ir.ac

اسلامی، تهران، ایران.

طرح مسأله

نظام سلطه جهانی و جبهه استکبار برای استمرار بخشیدن به نفوذ و تسلط و حفظ منافع نامشروع خود با دقت فراوان، امکانات و نقاط قوت جهان اسلام را زیر نظر دارد تا آن‌ها را به دقت شناسایی کرده و نابود سازد. یکی از این نقاط قوت، اندیشه‌های بخش «مهدی‌باوری» است که در خط مشی مبارزاتی امت مسلمان از جایگاه راهبردی برخوردار است. از این رو استکبار جهانی، سناریوهای متعددی را جهت تضعیف و نابودی این اندیشه مقدس طراحی کرده و پی در پی به اجرا گذارده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: دخالت مستقیم و حمایت از پروسه شخصیت‌پردازی و مهدی‌تراشی: حمایت خائنانه استعمارگران و جبهه استکبار از مدعیان مهدویت مانند مهدی الصومال در آفریقا، سیدعلی محمد باب، حسینعلی بهاء و سیدمحمد نوربخش در ایران، میرزا غلام احمد قادیانی در پاکستان، سیدمحمد جونپوری در هند و محمد بن عبدالله القحطانی در حجاز، به خوبی روشنگر اهداف شوم و پلید آنان است.

جایگاه مهم مهدویت در بین عقاید مسلمانان و به طور خاص شیعیان، زمینه مطالعات اندیشمندان غربی را به وجود آورده است. در این میان بعضی از آنها به دلیل ارتباط با منابع اصیل اسلامی نگاه مثبت‌اندیشانه و همدلانه‌ای نسبت به موضوع داشته‌اند که برای نمونه می‌توان به هانری کربن^۱ (۱۹۰۳-۱۹۷۸ م) شیعه‌شناس فرانسوی اشاره نمود که در این زمینه می‌گوید: «به عقیده من، مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی را میان خدا و خلق همیشه زنده نگاه داشته و به طور مستمر و پیوسته ولایت را زنده و پا بر جا می‌گذارد. مذهب یهود نبوت را، که رابطه‌ای است واقعی میان خدا و عالم انسانی، در حضرت کلیم(ع) ختم کرده است و پس از آن به نبوت حضرت مسیح(ع) و حضرت محمد(ص) اذعان ننموده و رابطه مزبور را قطع می‌کند و نیز مسیحیان در حضرت عیسی(ع) متوقف شدند و اهل سنت از مسلمانان نیز در حضرت محمد(ص) توقف نموده و با ختم نبوت در ایشان، دیگر رابطه‌ای میان خالق و مخلوق موجود نمی‌دانند و تنها مذهب

1. Henry Corbin

تشیع است که نبوت را با حضرت محمد(ص) ختم شده می داند ولی ولایت را که همان رابطه هدایت و تکمیل می باشد، بعد از آن حضرت و برای همیشه زنده می داند، رابطه ای که از اتصال عالم انسانی به عالم الوهی حکایت می کند؛ به واسطه دعوت های دینی قبل از موسی(ع) و دعوت دینی موسی(ع) و عیسی(ع) و محمد(ص) و بعد از حضرت محمد(ص) به واسطه همین رابطه ولایت، جانشین وی زنده بوده و هست و خواهد بود و این حقیقتی است زنده که هرگز نظر علمی نمی تواند آن را خرافات شمرده و از لیست حقایق حذف نماید... آری! تنها مذهب تشیع است که به زندگی این حقیقت لباس دوام و استمرار پوشانده است» (ابراهیم، ۱۳۸۱: ۸۵). و پاره ای دیگر نیز با نگاهی خصمانه و گاه ناآشنا به موضوع اظهار نظر نموده اند. در بسیاری از موارد رجوع این دسته از مستشرقان در این زمینه به منابع دست دوم موجب برداشت نادرست گردیده است؛ برخی از محققین معاصر تاثیرپذیری این دسته از مستشرقان و خاستگاه نظرات ایشان درباره مهدویت را دیدگاه های ابن خلدون (۸۰۸-۷۳۲ ه.ق) در این باره دانسته اند که در درستی روایات نبوی درباره مهدویت تردید کرده است و معتقد است مهدویت در قرآن نیامده و احادیث پیامر اسلام(ص) دلالتی روشن بر این آموزه ندارند (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۵۴۷-۵۲۱)؛ به طور مثال جیمز دارمستتر (۱۸۹۴-۱۸۴۹) زبان شناس فرانسوی در پانویس نوشته های خود درباره ظهور حضرت مهدی(عج) خواننده را به کتاب مقدمه ابن خلدون ارجاع می دهد (دامستتر، ۱۳۱۷: ۹-۴).

دارمستتر در تحلیل مسئله مهدویت و چگونگی پیدایش این تفکر و دیگر آموزه های اسلامی، با توجه به تخصص و دلدادگی اش به دین زرتشت و اسطوره شناسی ایران باستان، سعی می کند تا همخوانی و قرابتی میان اعتقادات موجود در ادیان ابراهیمی به وجود آورد و شدیداً به شباهت های اسطوره شناختی اهتمام می ورزد. وی حتی اعتقاد قطعی به منجی را در یهودیت، مسیحیت و اسلام، تحت تأثیر اساطیر ایرانی می داند.

وی اعتقاد به مهدویت را تحت تأثیر تفکر ایرانیان و زرتشتیان در باره سوشیانس (سوشینت) دانسته و آن را چنین تقریر می کند: «می دانید که محمد شریعت خود را چگونه بنیان نهاد؟ هنگامی که او ظهور کرد، در عربستان علاوه بر شرک ملی باستانی، سه

دیانت بیگانه موجود بود: آیین یهود، دیانت عیسوی و کیش زردشت؛ یعنی دیانتی که پیش از نهضت اعراب در ایران رواج داشت ... در دیانت اسلام آثاری از اصول دیانت یهودان و عیسویان و اساطیر ملل مذکور دیده می‌شود. نکته مشترکی که در این سه دیانت یافت می‌شود، عبارت از اعتقاد به یک وجود مافوق الطبیعه بود، که بایستی در آخرالزمان ظهور کند و نظم و عدالت از دست رفته را به جهان بازگرداند و مقدمه خلود و سعادت دائم انسان را فراهم سازد. این اعتقاد که نخست در دیانت یهود بوده و عیسویت را به وجود آورده است، فقط وقتی در دیانت یهودیان و عیسویان به صورت نهایی درآمد که تحت تأثیر اساطیر ایرانی واقع شد و علت مشابهتی که در این باره میان عقاید یهودیان و عیسویان و ایرانیان موجود است و فقط در جزئیات اختلاف دارند، از این جا پیدا شده است.

روش تاریخی نگری

در شیوه تاریخی نگری، اسلام شناس می‌کوشد تا دین اسلام را به عنوان پدیده‌ای که در زمان و مکان مشخص و در برهه‌ای از تاریخ رخ داده، بررسی کند. در این روش، هویت یک رخداد تاریخی تحت تاثیر عوامل همراه و پیش از خود، در بستر تاریخی شکل می‌گیرد؛ به گونه‌ای که نمی‌توان آنرا جدای از شرایط تاریخی آن بررسی کرد. این شیوه تاثیر پذیری عمیق از روش تاریخی نگری و تفسیر اموری همچون مهدویت، بر اساس حوادث و عوامل جبری تاریخ، باعث شده است برداشت‌هایی کاملاً ناصواب و دور از واقعیت صورت پذیرد. این دسته از خاورشناسان با تکیه بر روش تاریخی نگری، اعلام می‌کنند که اندیشه مهدویت به دست عده‌ای از شیعیان کوفه مانند مختار ثقفی و کیسانیه یا مسلمانان سودان مثل محمد احمد سودانی یا دیگر سرزمین‌های اسلامی به وجود آمد تا از گسترش قدرت بنی امیه یا استعمار انگلیس و ستم حاکمان بر سودان و امثال آن کاسته شود. به عقیده اینان، مدعیان مهدویت خواستند با اختراع و جعل مساله مهدویت و منجی‌گرایی، مردم را برای یک نهضت آزادی بخش، گرد آورند (بدوی، ۱۳۷۷).

ذکر این نکته لازم است که روش تاریخی با روش تاریخی نگری تفاوت دارد؛ روح حاکم بر روش تاریخی نگری، همان جبر تاریخ است که به تاریخ اصالت می‌بخشد؛ به گونه‌ای که موضوع مورد پژوهش، محصور در شرایط زمان و مکان خاص تاریخی و

دستآورد شرایط اجتماعی، سیاسی، ... و تاریخی زمان خویش است و هیچ اصل ثابت و پایدار فراتاریخی وجود ندارد؛ اما در روش تاریخی از مباحث تاریخی بهره می‌بریم، بدون اینکه به اصالت تاریخ قائل باشیم. بنابراین روش تاریخی فراتر از تاریخی نگری است و محدودیت‌های آن را ندارد.

نقد بر روش تاریخی نگری در مباحث مهدویت

اصولاً روش تاریخی نگری روش مناسبی برای بررسی مهدویت نیست؛ زیرا همانطور که گفته شد مهدویت جزئی از دین اسلام و مذهب تشیع است که از همان ابتدای ظهور اسلام و از زبان پیامبر اکرم (ص) این اعتقاد پایه گذاری شده است. درست است، با روش تاریخی نگری می‌توان جریانات مربوط به مهدویت را در بستر تاریخ و حوادث تاریخ اسلام بررسی کرد اما به هیچ وجه نمی‌توان مهدویت را به عنوان یک عقیده و جزئی غیر قابل تفکیک از مذهب شیعه و دین اسلام به روش تاریخی نگری مورد مطالعه قرار داد زیرا مهدویت صرف یک سلسله اتفاقات تاریخی نیست بلکه یک حقیقت دینی است؛ بررسی مهدویت به روش تاریخی نگری درست مثل بررسی اسلام یا هر دین دیگر به عنوان یک دین آسمانی است که حقایق معنوی آن نادیده گرفته شود و تنها در بستر تاریخ و حوادث تاریخی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد که ناگفته پیداست روش نامناسبی است.

در بررسی آراء و نظرات مستشرقان در موضوع مهدویت برخی خطاهای آشکار قابل مشاهده است؛ علت این امر را با فرض دور بودن آن‌ها از غرض ورزی، می‌توان در عواملی همچون عدم آشنایی با مبانی اسلامی، تکیه بر حدسیات و برداشت‌های شخصی در تحلیل موضوع و استناد به رفتارهای عرفی و غیر معتبر برخی مسلمانان دانست که تصویری متفاوت از اسلام را برای دین پژوهان غربی ترسیم می‌کنند. همچنین استفاده افراط گرایانه از ابزار عقل و اتخاذ روش تاریخی نگری در تحلیل وقایع، کنجکاوی سطحی و برجسته‌نمایی در مسائل اختلافی درون دینی و عدم آشنایی با مبانی عقیدتی شیعه و سنی در موضوع مهدویت باعث شده است مهدی پژوهان غربی در مواردی، بر اساس تفکر یک مذهب، پیرامون آموزه مهدویت اظهار نظر کرده، آن را درباره سایر مذاهب اسلامی تعمیم دهند (مهدویت در دایره المعارف‌های غربی: ۱۵).

جیمز دارمستر

به طور متداول خاورشناسانی که در زمینه فرهنگ اسلامی تحقیق نموده اند، به قرآن شناسی پرداخته‌اند و درباره مهدویت کتاب مستقلی نداشته‌اند و معمولاً به آن در ضمن مباحث دیگر پرداخته‌اند، اما از جمله خاورشناسانی که درباره مهدویت سخن گفته و در این راستا کتاب مستقلی را تالیف نموده است، جیمز دارمستر (۱۸۹۴ - ۱۸۴۹) است.

دارمستر؛ ز جمله استادان زبان شناس و اوستا شناس یهودی تبار فرانسوی است که در دانشگاه سوربن اشتغال داشته و در عرصه فرهنگ شرق به ویژه ایران باستان تخصص یافته است. از جمله آثار او کتابی است با عنوان «اورمزد و اهریمن» که در سال ۱۸۷۷ م. نوشته شده و در پاریس چاپ گردیده است، از جمله دیگر آثار او کتاب: «مجموعه قوانین زرتشت یا ونیداد اوستا» است که به وسیله موسی جوان با عنوان «تفسیر اوستا» به فارسی ترجمه شده است. وی در زمینه مذهب زرتشت شهرت یافته است، به طوری که بعضی از اندیشمندان درباره اوستا و مذهب زرتشت به سخنان دارمستر استناد میکنند؛ که این امر خود گویای موقعیت علمی او در زمینه شناخت مذهب و فرهنگ باستانی ایران است. (راشد محصل، ۱۳۶۹: ۴۲۶)

از جمله آثاری که دارمستر در خصوص مهدویت تألیف نموده، کتابی با عنوان «مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم» است که این اثر در ایران در سال ۱۳۱۷ ش. توسط محسن جهانسوز ترجمه گردیده است. انگیزه اصلی شکلگیری این کتاب را باید در وقایع سال ۱۸۸۵ م. (۱۳۰۲ ه.ق) دنبال نمود، زمانی که فردی در سودان به نام «محمد احمد سودانی» ادعای مهدویت نمود و حدود چهار سال بر این ادعا پافشاری نمود تا سرانجام در سال ۱۸۸۵ کشته شد. وی عده زیادی را در کشور سودان متوجه خود ساخت و به تدریج مناطقی از سودان را هم فتح نمود، از اینرو کشورهای همچون مصر و انگلیس بیش از دیگر کشورها نسبت به این جریان حساسیت نشان دادند، زیرا محمد احمد سودانی چند منطقه ای را که مورد توجه مصر و انگلیس بود، فتح نموده بود، به طوری که نقل شده است، در سال ۱۸۸۵، قوای انگلیس در رویارویی با نیروهای محمد احمد سودانی شکست خوردند و این امر گلاستون رئیس الوزراء انگلیس را مجبور نمود تا درصدد بر آید که

سید جمال الدین اسد آبادی را که در آن زمان در انگلیس بود و روزنامه عروه-الوثقی را منتشر می کرد، واسطه عقد صلح میان محمد احمد سودانی و دولت انگلیس سازد، که البته این خواست وی محقق نشد و به وقوع نپیوست. (موسوی گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۰۰)

البته به نظر می رسد، بخش نخست کتاب دارمستتر محصول سخنرانی او است، اما بخش پایانی کتاب جزء سخنرانی نبوده و بعدها به هنگام نوشته شدن کتاب، اضافه شده است، زیرا محمد احمد سودانی چهار ماه پس از سخنرانی دارمستتر کشته شده بود، در حالی که دارمستتر در بخش پایانی کتاب از ماجرای محمد احمد سودانی به عنوان غائله ای که اتمام یافته است، سخن میگوید. (همان)

روش تحقیق دارمستتر

روش دارمستتر در این کتاب و در شناخت مسئله مهدویت و ادعای مدعیان دروغین، تاریخی است. با نگاهی به کتاب دارمستتر، دیده می شود، وی برای فهم ادعای مهدویت محمد احمد سودانی به پیدایش تاریخی مسئله مهدویت در صدر اسلام پرداخته و سپس به فرقه ها و افرادی که خود را مهدی می دانستند، اشاره می کند. دارمستتر در شیوه تاریخی گری خود، می کوشد تا تحلیلی زمینی از ادیان ابراهیمی همچون یهودیت، مسیحیت و اسلام ارائه دهد و دین را همچون جامعه شناسان سکولاری چون دورکیم و پاره ای از دین پژوهان معاصر، محصول فرهنگ، جامعه، شرایط محیطی و بر آمده از آداب و سنن جامعه می داند. وی ادیان را دارای ریشه های بشری می داند و برای آنها هویت آسمانی قائل نیست و حتی با وجود آنکه ادیان ابراهیمی را تحت تأثیر مذهب زرتشت می داند، اما خود زرتشت را پیامبر نمی داند. وی در تحلیل اصل مسئله مهدویت و پیدایش این تفکر و دیگر آموزه های اسلامی، با توجه به تخصص و دلدادگی که به مذهب زرتشت و اسطوره شناسی (میتولوژی) ایران باستان دارد، سعی می کند تا همخوانی و قرابتی را میان اعتقادات موجود در ادیان ابراهیمی به وجود آورد و شدیداً به شباهت های اسطوره شناسانه اهتمام می ورزد. (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۴-۵) وی حتی اعتقاد قطعی به منجی را در یهودیت، مسیحیت و اسلام تحت تأثیر اساطیر ایرانی می داند. دارمستتر درباره تأثیرپذیری ادیان ابراهیمی از مذهب زرتشتی در مسئله منجی گرایی اینچنین می گوید:

«می‌دانید که محمد چگونه شریعت خود را بنیان نهاد؟ وقتی که او ظهور کرد، در عربستان علاوه بر شرک ملی باستانی، سه دیانت بیگانه موجود بود. یکی آئین یهود و دیگر دیانت عیسوی و سه دیگر کیش زرتشت، یعنی دیانتی که پیش از نهضت اعراب در ایران رواج داشت... در دیانت اسلام آثاری از اصول دیانت یهودان و عیسویان و اساطیر ملل مذکور دیده می‌شود. نکته مشترکی که در این سه دیانت یافت می‌شود عبارت از اعتقاد به یک وجود فوق‌الطبیعه بود که بایستی در آخرالزمان ظهور کند و نظم و عدالت رفته را به جهان باز آورد و مقدمه خلود و سعادت دائم را فراهم سازد. این اعتقاد که نخست در دیانت یهود بوده و عیسویت را به وجود آورده است، فقط وقتی در دیانت یهودان و عیسویان به صورت نهائی درآمد که تحت تأثیرات اساطیر ایرانی واقع شد و علت مشابهتی که در این باره میان عقاید یهودان و عیسویان و ایرانیان موجود است و فقط در جزئیات اختلاف دارند، از اینجا پیدا شده است». (دارمستر، ۱۳۱۷: ۵)

دارمستر در اشتراک میان ادیان و تأثیرپذیری آنها از مذهب زرتشتی می‌گوید که همه ادیان همچون مسیحیت، یهودیت و اسلام بر این باور هستند که منجی هنگامی ظهور خواهد نمود، که در عالم، شر و نیروی بد حاکم شود و این را تحت تأثیر مسئله اهریمن یا منشأ بدی در تفکر زرتشت می‌داند. او بیان می‌دارد: «مطابق تعالیم این سه دیانت پیش از ظهور منجی باید نیروی بد بر جهان حکم فرما شود. این نیرو را یهودان به هجوم و تخریب یاجوج و ماجوج مصداق داده‌اند و عیسویان به اژدها یا جانور آپوکالیس و یک پیغمبر دروغین یا پیمبر شیطان معروف به دجال و ایرانیان به مار ضحاک که نشانه اهرمن یا اصل بدی است». (همان: ۶)

نگرش دارمستر پیرامون مهدویت

دارمستر پس از بیان شباهت‌های اسطوره‌گرایانه ادیان و تأثیر پذیریشان از مذهب زرتشت به بررسی تاریخی پیدایش مسئله مهدویت در اسلام می‌پردازد. وی می‌گوید کلمه «مهدی» برخلاف نگرش پاره‌ای از خاورشناسان که آن را اسم فاعل و به معنای هدایت‌گر، ترجمه کرده‌اند، به صورت اسم مفعول و به معنای «هدایت شده» می‌باشد، زیرا این دسته از انسان‌ها از جانب خدا هدایت شده‌اند. (همان: ۷) وی معتقد است، مهدویت در

قرآن نیامده است و اینکه مهدویت در سخنان پیامبر اکرم (ص) نیز به این وضوح و روشنی آمده باشد، تردید می‌کند. (همان: ۹-۱۰) به نظر می‌رسد دارمستتر در این تردیدهای خود تحت تأثیر افکار ابن‌خلدون است و حتی در بعضی از پاورقی‌های کتاب خویش به سخنان ابن‌خلدون اشاره می‌کند. در واقع ابن‌خلدون از نادر اندیشمندان اهل سنت است که معتقد به مسئله مهدویت نبوده و حتی کوشیده است تا احادیث موجود در صحاح سته را مخدوش اعلام کند. وی علی‌رغم اینکه در صحاح سته به ویژگی‌های امام مهدی (ع) و خصوصیات او در بعضی از کتاب‌های آن -جز صحیح بخاری و صحیح مسلم- حتی به اسم آن حضرت تصریح شده است، اما با این وجود می‌کوشد تا وثوق و استحکام این احادیث را مخدوش سازد. از این‌رو تعداد انگشت‌شماری از اندیشمندان اهل سنت همچون رشید رضا، سعیدمحمدحسن و احمد امین. (فخاری، ۱۳۸۵: ۶۲)

وی تحت تأثیر ابن‌خلدون برای مهدویت خاستگاه دینی قائل نبوده و آن را برآمده از آیات کتاب آسمانی مسلمانان و سخنان نبوی نمی‌داند، از این‌رو برای پیدایش و ترویج آن به دنبال دلایل اجتماعی و تاریخی است. (موسوی گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۰۰) او پس از مقدمه‌ای درباره اسطوره‌شناسی، به بیان افکار افراد و فرقه‌هایی می‌پردازد که به گمان او مسئله مهدویت را به وجود آوردند. وی گسترش تفکر مهدوی را از زمان پیشرفت بنی‌امیه به بعد و به نفع فرزندان امام علی (ع) می‌داند، از زمانی که نخستین بار پیروان مختار ثقفی و سپس طرفداران محمد ابن حنفیه یا فرقه کیسانیه به مهدویت وی قائل شدند و به این ترتیب نخستین مدعیان دروغین مهدویت در میان مسلمانان به وجود آمدند. به این ترتیب دارمستتر بدون آنکه به بررسی این اعتقاد در میان متون دینی بپردازد و از صدق و کذب این بحث در منابع اسلامی سخن بگوید، به بحث از مدعیان دروغین مهدویت می‌پردازد و کتاب خود را بر اساس توضیح پیرامون نخستین کسانی که این ادعا را نمودند، آغاز می‌کند. سپس وی به جریان جنگیدن مسلمانان با ایرانیان و زمینه پذیرش اسلام به وسیله ایرانیان می‌پردازد و می‌گوید، ظلم و ستم پادشاهان ساسانی به توده مردم و خستگی مردم از دست حاکمان و پادشاهان موجب شد که وقتی سپاه مسلمانان به ایران حمله کنند و سپاه ایرانیان را شکست دهند، مردم را در برابر پذیرش چند راهکار مختار سازند، نخست

پذیرفتن اسلام، دوم دادن جزیه و تحت الحمایه حکومت اسلامی قرار گرفتن و سوم اینکه در صورت نپذیرفتن این دو مورد، کشته شوند. (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۱۲)

دارمستتر معتقد است عرب‌ها برای تأمین بیت المال و هزینه‌های آن ترجیح می‌دادند تا ایرانیان ایمان نیاورند، تا به این طریق مجبور باشند، جزیه دهند، اما ایرانیان به جهت تنفر از حکومت ساسانی و رهایی از اعمال جان فرسای که پادشاهان ساسانی تحمیل می‌کردند، ترجیح می‌دادند تا ایمان آورند، به همین جهت او معتقد است ایرانیان، اسلام آوردند، اما اسلام را با عناصر فرهنگی و دینی خود و با اساطیر ایرانی آمیختند و به آن رنگ و آب ایرانی دادند. او در این باره می‌گوید: «ایرانیان اسلام آوردند... اما اساطیر ایرانی را با اصول و شعائر مذهبی اسلام آویختند». (همان: ۱۳)

درواقع او با این سخن می‌خواهد اثبات کند، تأثیر تفکر و اعتقاد ایرانیان در شکل‌گیری پاره‌ای از اعتقادات اسلامی مشهود می‌باشد و رد پای اساطیر ایرانی را در فرهنگ اسلامی می‌توان دنبال نمود. به عنوان مثال می‌گوید، ایرانیان اعتقاد به حق خداداد علی (ع) و اولاد علی (ع) را با اساطیر خود آمیختند، زیرا ایرانیان معتقد بودند که حق از جانب خدا اعطا می‌شود و آن را نور لطیفی می‌دانستند که از جانب خداوند نازل می‌شود و به آن «فریزدان» می‌نامیدند و پادشاه را خداوند و زاده کردگار محسوب می‌کردند. (همان: ۱۳) به همین جهت ایرانیان پس از مرگ علی (ع) برای او اساطیر و افسانه‌ها ساختند و بعنوان مثال گفتند که در هنگام ولادت امام علی (ع) سهمناک‌ترین شمشیران به نیام رفت. یا اینکه گفتند که امام علی (ع) در جنگ خیبر دروازه خیبر را از بیخ برکند و سپر خود ساخت و مواردی دیگر که محصول روحیه اساطیری و میتولوژی ایرانیان بوده است. (همان: ۱۶)

از آنجا که عده‌ای از محققان معتقدند که همه منابع دارمستتر در بحث مهدویت منحصر به سخنان ابن خلدون می‌شده است، لازم است مروری بر افکار ابن خلدون در این زمینه داشته باشیم. تعصب و عناد ابن خلدون نسبت به شیعه در کتابش پیداست. او هر گاه از مهدویت سخن رانده به طوری مبهم از کنار آن رد شده است، به نوعی که بعضی از محققان نیز این موضوع را دریافته و عدم تتبع کافی در این باره از او یاد کرده‌اند. مترجم کتاب فلسفه تاریخ ابن خلدون می‌گوید: ابن خلدون به طور کلی منکر روایات

مربوط به مهدی [عج] نیست، او با اینکه همه مآخذ روایات را در اختیار نداشته، بیشتر به کتب حدیث مذهب مالکی - که مذهب خود اوست - رجوع کرده و اندکی از روایاتی را که علمای اهل سنت درباره ظهور مهدی (عج) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند، آورده است با این همه به صحت برخی آنها تصریح کرده است. (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۳۲۳)

دارمستتر در شرح حال مدعیان دروغین مهدویت و حوادث زمان صدر اسلام که پس از وفات پیامبر (ص) به وقوع پیوست، به وقوع حوادثی همچون قیام مختار ثقفی و محمد ابن حنفیه، اشاره می کند، سپس به ترتیب به بیان جریان ادعای مهدویت در سرزمین های روم، آفریقا، عثمانی و سودان می پردازد. خاطر نشان می گردد که دارمستتر از کسانی مانند ابن خلدون تقلید کرده و ادعاهای وی را تکرار نموده بدون آنکه به تحقیق عمیق در این موضوع پردازد. ابن خلدون در کتاب مقدمه خود درباره المهدی بالله سرسلسله فاطمیون مصر به بحث نشسته و در این میان به مناسبت یا بيمناسبت از مهدی و مهدویت سخن گفته و به نحوی مبهم و غیر قابل قبول در احادیث مهدویت جرح کرده است. (فخاری، ۱۳۸۵: ۶۶) و سرانجام کتاب خویش را با بیانی درباره ادعای مهدویت محمد احمد سودانی و اختصاص دادن بخش پایانی کتاب به آن به اتمام می رساند. وی پیرامون شخصیت محمد احمد سودانی میگوید، وی از کودکی حافظ قرآن، اهل زهد و تقوی بود. (همان: ۱۸۵) که بعدها به دلیل رواج سلسله های صوفیانه در کشورهای آفریقایی، وارد حلقه مریدان «شیخ محمد شریف» گردید، اما چون معتقد بود، شیخ نمی تواند آنچه را که شریعت روا ندانسته، جایز شمارد، منفور شیخ واقع شد، به طوری که هر چه سودانی به عذرخواهی پرداخت، ثمره ای نبخشید، جز اینکه به طرد او از حلقه مریدان منتهی گشت و کینه و تنفر شیخ محمد شریف را در دل او کاشت به طوری که بنا به نقل دارمستتر او را مصمم نمود تا از شیخ انتقام بگیرد. (همان: ۱۸۸)

از دیگر عللی که دارمستتر برای تبیین قیام محمد احمد سودانی نقل می کند، این است که مردم سودان توسط مباشران مالیه به شدت مورد ستم و ظلم قرار گرفته و در عسرت به سر می بردند، به علاوه که سودان از جمله کشورهای بی بود که در آن برده داری به شدت وجود داشت. (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۱۸۵) به طوری که زمینه های اجتماعی برای

پذیرش ادعای محمد احمد سودانی مبنی بر مهدویت بسیار مساعد بود و با ادعای وی بسیاری از مردم ستم دیده، حقانیت او را پذیرفتند و متقاعد شدند که او همان کسی است که در روایات وعده داده شده است که مستضعفان را از زیر ستم ظالمان نجات خواهد داد، به ویژه که مردم سودان معتقد بودند، امام قرطبی در کتاب طبقات، روایتی را نقل نموده است که وزیر مهدی [عج] صاحب شهر خارطوم خواهد بود و سیوطی و ابن حجر هم نقل کرده اند که از علامات ظهور مهدی [عج] خروج ایشان از سودان است. به علاوه در سال ادعای محمد احمد سودانی، ستاره‌ای دنباله دار نمایان شد که سودانیان گفتند که این ستاره رایت مهدی [عج] است که فرشتگان آن را حمل می‌کنند. (همان: ۱۸۸)

این سخنان و علائم می‌توانست اعتماد مردم را نسبت به فردی همچون محمد احمد سودانی جلب کرده و اراده آنان را در پیوستن به وی محکم سازد. به همین جهت محمد احمد سودانی توانست چهار سال به ادعای خود ادامه دهد، مناطقی از سودان را فتح نماید، سپاه انگلیس و مصر را شکست دهد و شهرتش به همه جای دنیا حتی کشورهای اروپایی کشیده شود. (موسوی گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۰۳)

نقد و بررسی آراء دارمستتر

از جمله انتقادات بر دارمستتر، این است که وی چون مهدویت را یک آموزه صحیح اعتقادی نمی‌داند، از این رو با نقد تفکر محمد احمد سودانی، اصل اعتقاد به مهدویت را هم مخدوش اعلام می‌کند. از نظر او مهدویت از ریشه نیز بی اساس بوده و برآمده از رخدادهای تاریخی است و هنگام سخن گفتن از مدعیان دروغین در تاریخ تمدن اسلامی به گونه‌های سخن می‌گوید که گویی از یک امر خرافی و موهوم که هیچ اصالت و ریشه اعتقادی ندارد، سخن می‌گوید.

در جواب دارمستتر که مهدویت را افسانه و اسطوره می‌پندارد، (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۲۱) باید گفت: افسانه و اسطوره و خیال تنها در ذهن جای دارند و از این مرحله پافراتر نمی‌گذارند. آنها ذهنیت اند نه واقعیتی اصیل. (فخاری، ۱۳۸۵: ۶۷) در تفاسیر معتبر قرآن و روایات متواتر از طریق فریقین به نقل از پیامبر [ص] و معصومین (ع) فراوان به وجود مهدی [عج] نوید داده شده است که دیگر جایی برای انکار و ذهنی شمردن آن باقی

نمی‌ماند، مگر آن که این افراد خود نبوت را هم افسانه پندارند. آنها مهدویت را ساخته و پرداخته شیعه می‌دانند، بی آن که حتی به منطقی‌ترین متون اسلامی رجوعی کرده باشند. (همان: ۶۸)

علاوه بر این، شیوه او در این کتاب تاریخی‌گری است و همه مسائل را از روزنه یک برهه تاریخی و زمان و مکان وقوع رخداد می‌بیند، از اینرو به اهمیت و جایگاه مسئله مهدویت در اسلام و اعتقاد به مهدی را که فراگیر همه فرق اسلامی است و در قرآن و روایات اشارات فراوانی به آن شده است، نادیده می‌انگارد و به این توجه ندارد که اعتقاد به مهدویت، ریشه در افکار و اعتقادات اسلامی و بلکه تمامی ادیان ابراهیمی دارد. به همین جهت او در نقد محمد احمد سودانی، بستره‌ای را که در آن قرار گرفته کاملاً مخدوش و دارای پایه‌های متزلزل می‌بیند و نمونه مهدی در ذهن او همان «مهدی نما» جلوه پیدا کرده است و به وجود این حقیقت اصیل - مهدویت - پشت پا زده است، غافل از آن که فریبکاری متمهدیان و فسادانگیزی آنها در زمین و گردآوردن مریدانی چند، خود دلیل آن است که «اصلی» در اسلام وجود داشته که این «اصل نماها» عرضه اظهار وجود پیدا کرده‌اند و یا فریب مردم خود را به جای آن «اصل» جا می‌زنند. نفی مهدی نماها، هرگز نفی مهدی نیست، چه برای وجود چند جنس تقلبی، هرگز وجود همه اجناس از آن نوع را نفی نمی‌کنند. (فخاری، ۱۳۸۵: ۸۷) تأثیرپذیری دارمستتر از آثار ابن خلدون نیز مزید بر علت بوده و او تحت تأثیر افکار ابن خلدون نسبت به اصل مهدویت تشکیک می‌کند.

وی به جهت اینکه اوستاشناس است و با تمدن ایرانی و مذهب زرتشت، آشنا بوده، می‌کوشد تا ادیان ابراهیمی را در اعتقاد به مسئله مهدویت، تحت تأثیر مذهب زرتشت و تمدن ایران باستان بداند و حتی ریشه‌های تفکر شیعه را در اموری همچون منصوص بودن خلافت علی (ع) برآمده از تفکر زرتشتیان می‌داند، در حالی که شباهت میان یک آموزه در چند دین نمی‌تواند دلیل بر تأثیر گرفتن یک دین از دین دیگر باشد. با توجه به این قضاوت دارمستتر، به نظر می‌رسد که وی تلاش همه جانبه‌ای در شناخت ادیان به عمل نیاورده و قضاوت مزبور این حقیقت را می‌رساند که دارمستتر منشأ ادیان ابراهیمی را

و حیانی ندانسته و برای آنان حقانیت قائل نبوده است. اما چون این دسته از خاورشناسان به مانند جامعه شناسان سکولار، دین را امری اجتماعی، فرهنگی و محصول تمدن‌ها می‌دانند، از این رو در یافتن جنبه‌های مشترک میان ادیان، به دنبال اسطوره‌شناسی و نمادشناسی می‌گردند به طوری که گمان می‌رود، جوامع در تحقق اعتقادات خود از یکدیگر تقلید می‌کنند. به نظر می‌رسد از برتری‌ها و مزیت‌های روش پدیدارشناسی نسبت به روش تاریخی‌گری این است که محقق پدیدارشناس می‌کوشد تا به جای آنکه ریشه اعتقادات را در تاریخ حوادث و رخداد‌های اجتماعی بجوید، آن را در متون مقدس و مبانی معرفتی و اعتقادی آن دین دنبال کند و این امری است که بر دارمستتر پنهان مانده است.

از دیگر انتقادات بر دارمستتر، این است که وی در شناخت خود از موضوع مهدویت به جای آنکه در بیان موضوع به منابع اصیل اسلامی اشاره کند و یا نگرش اندیشمندان درجه اول اسلامی را مورد توجه قرار دهد، به تفکر ابن خلدون که از نادر اندیشمندان مسلمان و مخالف مهدویت است، بسنده نموده است و در این باره از او، پیروی نموده است.

منتقد ابن خلدون تنها شیعیان نیستند، بلکه دو تن از محققان اهل تسنن سخنان او را به نقد کشیده و بطلانش را واضح نموده‌اند. آن دو نویسنده‌گان «ابزار الوهم المکنون من کلام ابن خلدون» و «الاذاعه لما کان و ما یکون بین یدی الساعه» اند. یعنی «احمد بن محمد بن صدیق» و «ابوالطیب محمد صدیق بن حسن بن علی حسینی تنوّجی» گذشته از کسان دیگری که در این زمینه کار کرده‌اند. (فخاری، ۱۳۸۵: ۷۹-۷۷)

احمدشاکرمصری در کتابش می‌نویسد: ابن خلدون به آنچه درباره اش چیزی نمی‌دانسته، پشت کرده و امور سیاسی و دولتی او را مشغول داشته و خدمت به خدمتگزاران، امرا و پادشاهان او را از واقعیت دور کرده است، لذا گمان کرده که «مهدی» پرداخته شیعه است. (همان: ۷۹)

به جهت اهمیتی که ابن خلدون در جامعه‌شناسی و تاریخ دارد و اثر مهم او در جامعه‌شناسی -مقدمه ابن خلدون- منشأ اثر بوده و در غرب ترجمه شده است، موجب گردیده تا نظر نادرست او در زمینه مهدویت نیز مورد توجه اسلام‌شناسان غربی قرار گیرد

و آنان در شناخت مسئله مهدویت به جای رجوع به متون اصلی و منابع درجه اول به این آثار رجوع کنند. در حالی که نباید فراموش نمود که اهمیت اندیشمندی در عرصه‌های از علوم موجب نمی‌گردد تا سخنان او را در دیگر زمینه‌ها، جدی و تخصصی تلقی کنیم. به عنوان مثال اگر انیشتین در زمینه فیزیک دانشمند بزرگی است، این دلیل نمی‌شود که نظرات او را در زمینه تاریخ هم بزرگ بدانیم. همچنین ابن خلدون از جمله کسانی است که جایگاه خاصی در جامعه‌شناسی و تاریخ‌بُلدانِ اسلامی دارد؛ اما این امر، دلیل نمی‌شود تا سخنان او را در زمینه مهدویت موثق و دارای اعتبار دینی بدانیم، به حدی که سخنانش، مورد استناد دین پژوهان غربی قرار گرفته است. (موسوی گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۰۳-۱۰۰)

نتیجه گیری

به طور متداول خاورشناسانی که در زمینه فرهنگ اسلامی تحقیق نموده اند، به قرآن شناسی پرداخته‌اند و درباره مهدویت کتاب مستقلی نداشته‌اند و معمولاً به آن در ضمن مباحث دیگر پرداخته‌اند، اما از جمله خاورشناسانی که درباره مهدویت سخن گفته و در این راستا کتاب مستقلی را تالیف نموده است، جیمز دارمستر (۱۸۹۴ - ۱۸۴۹) است.

به نظر می‌آید اولین تلاش‌های مهدویت پژوهی در غرب در اثر قیام محمد احمد سودانی و وقایع سال ۱۸۸۵م و آوازه او در بسیاری از کشورهای اروپایی آغاز گردیده باشد که باعث شد اصل موضوع مهدویت و ادعای محمد احمد سودانی برای بسیاری از غربی‌ها مورد پرسش قرار گیرد و در پی آن دارمستر از طرف دانشگاه سوربن فرانسه در این باره به تحقیق و سخنرانی پردازد که منجر به نوشته شدن کتاب «مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم» توسط او شد. شیوه او در این کتاب، روش تاریخی است؛ او برای فهم ادعای مهدویت محمد احمد سودانی به پیدایش تاریخی مسئله مهدویت در صدر اسلام پرداخته و سپس به فرقه‌ها و افرادی که خود را مهدی می‌دانستند اشاره می‌کند. دارمستر با روش تاریخی گری خود، می‌کوشد تا تحلیلی زمینی از ادیان ابراهیمی همچون یهودیت، مسیحیت و اسلام ارائه دهد و دین را محصول فرهنگ و جامعه بشری و شرایط محیطی می‌داند و برای آن‌ها هویت آسمانی قائل نیست و حتی با وجود آنکه ادیان ابراهیمی را تحت تاثیر مذهب زرتشت می‌داند، اما خود زرتشت را پیامبر نمی‌داند. بنابراین مهمترین مسئله در دیدگاه دارمستر درباره مهدویت آن است که او برای مهدویت خاستگاه دینی قائل نبوده است، از نگاه او دلایل اجتماعی و تاریخی مسئله مهدویت را بوجود آورده است و به خصوص درباره مهدویت در اسلام آن را در ارتباط مستقیم با گرویدن ایرانیان به اسلام توجیه و تفسیر می‌کند و معتقد است ظلم و ستم پادشاهان ساسانی موجب شد وقتی مسلمانان به ایران حمله کردند و سپاه ایران را شکست دادند، ایرانیان اسلام آوردند اما اسلام را با عناصر فرهنگی و دینی خود و با اساطیر ایرانی آمیختند و به آن آب و رنگ ایرانی دادند. او در این باره می‌گوید: «ایرانیان اسلام آوردند ... اما

اساطیر ایرانی را با اصول و شعائر مذهبی اسلام آمیختند» در واقع او با این تحلیل، ریشه اعتقاد به مسئله مهدویت را در اساطیر ایران جستجو می کند^۱ و در ادامه در بستر تاریخی آنرا بررسی می کند و به حوادثی همچون قیام مختار ثقفی می پردازد تا سرانجام به بحث محمد احمد سودانی می رسد.

حوزه مطالعات تخصصی دارمستتر، پیش از تألیف این کتاب، زرتشت پژوهی و ایران شناسی بوده است و وی اساساً تخصصی در زمینه اسلام شناسی نداشته است. دارمستتر در فرهنگ شرق بیشتر در باره آیین زرتشت و قوانین آن مطالعه داشته و نتایج مطالعات خود را در کتابی با عنوان تفسیر اوستا در موضوع «قوانین زرتشت یا ونیدداد اوستا» منتشر کرده است. از جمله دیدگاه های وی تأثیرپذیری ادیان ابراهیمی از آیین زرتشت است. هر چند دارمستتر زرتشت را پیامبر نمی دانست، معتقد بود آموزه های زرتشتی تأثیر جدی در ادیان ابراهیمی، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، داشته است.

دارمستتر در تحلیل مسئله مهدویت و چگونگی پیدایش این تفکر و دیگر آموزه های اسلامی، با توجه به تخصص و دلدادگی اش به دین زرتشت و اسطوره شناسی ایران باستان، سعی می کند تا همخوانی و قرابتی میان اعتقادات موجود در ادیان ابراهیمی به وجود آورد و شدیداً به شباهت های اسطوره شناختی اهتمام می ورزد. وی حتی اعتقاد قطعی به منجی را در یهودیت، مسیحیت و اسلام، تحت تأثیر اساطیر ایرانی می داند.

وی اعتقاد به مهدویت را تحت تأثیر تفکر ایرانیان و زرتشتیان در باره سوشیانس (سوشینت) دانسته و آن را چنین تقریر می کند: «می دانید که محمد شریعت خود را چگونه بنیان نهاد؟ هنگامی که او ظهور کرد، در عربستان علاوه بر شرک ملی باستانی، سه دیانت بیگانه موجود بود: آیین یهود، دیانت عیسوی و کیش زردشت؛ یعنی دیانتی که پیش از نهضت اعراب در ایران رواج داشت ... در دیانت اسلام آثاری از اصول دیانت یهودان و عیسویان و اساطیر ملل مذکور دیده می شود. نکته مشترکی که در این سه دیانت یافت می شد، عبارت از اعتقاد به یک وجود مافوق الطبیعه بود، که بایستی در آخرالزمان

۱. این امر ارتباط تنگاتنگی با سوابق علمی ایران شناسی او دارد

ظهور کند و نظم و عدالت از دست رفته را به جهان بازگرداند و مقدمه خلود و سعادتِ دائم انسان را فراهم سازد. این اعتقاد که نخست در دیانت یهود بوده و عیسویت را به وجود آورده است، فقط وقتی در دیانت یهودیان و عیسویان به صورت نهایی درآمد که تحت تأثیر اساطیر ایرانی واقع شد و علت مشابهتی که در این باره میان عقاید یهودیان و عیسویان و ایرانیان موجود است و فقط در جزئیات اختلاف دارند، از این جا پیدا شده است.

دارمستتر در تبیین تأثیر آموزه اهریمن، به عنوان خاستگاه بدی در آیین زرتشت، بر آموزه مهدویت و منجی در ادیان ابراهیمی می نویسد: مطابق تعالیم این سه دیانت، پیش از ظهور منجی باید نیروی بد بر جهان حکم فرما شود. این نیرو را یهودیان به هجوم و تخریب یأجوج و ماجوج مصداق داده اند و عیسویان به اژدها یا جانور آپوکالیس و یک پیغمبر دروغین یا پیغمبر شیطان معروف به دجال و ایرانیان به مار ضحاک که نشانه اهرمن یا اصل بدی است.

به نظر می رسد دارمستتر در این تردیدهای خود تحت تاثیر افکار ابن خلدون است و حتی در بعضی از پاورقی های کتاب خویش به سخنان ابن خلدون اشاره می کند. در واقع ابن خلدون از نادر اندیشمندان اهل سنت است که معتقد به مسئله مهدویت نبوده و حتی کوشیده است تا احادیث موجود در صحاح سته را مخدوش اعلام کند. وی علی رغم اینکه در صحاح سته به ویژگی های امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و خصوصیات او اشاره شده است و در بعضی از کتاب های آن - جز صحیح بخاری و صحیح مسلم - حتی به اسم آن حضرت تصریح شده است، اما با این وجود می کوشد تا وثوق و استحکام این احادیث را مخدوش سازد. از اینرو تعداد انگشت شماری از اندیشمندان اهل سنت همچون رشید رضا، احمد امین و اقبال لاهوری که به مسئله مهدویت اعتقاد ندارند، تحت تاثیر سخنان ابن خلدون قرار گرفته اند و با وجود آنکه ابن خلدون توانائی لازم را در حدیث شناسی دارا نبوده اما نوعا به سخنان او استناد می کنند و به نظر می رسد دارمستتر هم در این باره به ابن خلدون استناد می کند و اندیشه های او در این باره برگرفته از سخنان ابن خلدون می باشد.

فهرست منابع

۱. ابراهیم، علی رضا، (۱۳۸۱)، مهدویت در اسلام و دین زرتشت، تهران، انتشارات مرکز بازشناسی اسلام ایران.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۶۶)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۳. بدوی، عبدالرحمن، (۱۳۷۷)، دائرة المعارف مستشرقان، ترجمه: صالح طباطبایی، تهران، انتشارات روزنه.
۴. دارمستر، جیمز، (۱۳۱۷)، مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری، ترجمه: محسن جهانسوز، تهران، انتشارات کتابفروشی ادب.
۵. راشد محصل، محمد تقی، (۱۳۶۹)، نجات بخشی در ادیان، تهران، انتشارات مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۶. فخاری، عبدالحسین، (۱۳۸۵)، ذهنیت مستشرقین، تهران، نشر آفاق، چاپ پنجم.
۷. موسوی گیلانی، سید رضی، (۱۳۸۵)، مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی، قم، انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود.

